

تحلیل مناسبات ادراکات زیبایی شناختی و تربیت و تبیین مبانی و اصول تربیت زیبایی شناختی از دیدگاه شهید مطهری و علامه جعفری

داود حسین پور *

علیرضا صادق زاده قمصری **

رضا اکبریان ***

پذیرش نهایی: ۹۳/۹/۸

دریافت مقاله: ۹۲/۲/۸

چکیده

این مقاله جستاری است در مورد ارتباط زیبایی‌شناسی و تربیت که با تحلیلی در مورد تربیت زیبایی‌شناختی همراه شده است. زیبایی از گذشته مورد توجه اندیشه و رزان جهان بوده و هر کس به تناسب تعریفی که از زیبایی به نوعی نسبت خود را با تربیت زیبایی‌شناختی رقم زده است. در بخش اول این نوشتار سه ارتباط میان این دو مقوله بنیادین، یعنی حس زیبایی‌شناسی انسان و تربیت تبیین می‌شود که عبارت است از ۱- زیبایی‌شناسی به عنوان مبنا و اصل ۲- زیبایی‌شناسی به عنوان قوه و متعلق تربیت ۳- این همانی زیبایی‌شناسی و تربیت. در بخش دوم، آرای علامه جعفری و شهید مطهری در باب ادراکات زیبایی‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد و بر اساس آن از سه منبای الف- نقش ذهن و عوامل اجتماعی در ادراکات زیبایی‌شناختی ب- شکل‌پذیری تصویر در قوه مخیله توسط ورودی‌های حسی و ج- ذو مراتب (تشکیکی) بودن زیبایی در عالم، سخن به میان می‌آید و بر اساس هر یک از این سه مبنا به ترتیب اصول تربیت زیبایی‌شناختی از جمله ۱- کنترل و ارتقای ذائقه زیبایی‌شناختی ۲- مدیریت توجه و تطهیر قوه خیال و ۳- ارتقای ساحت وجودی متربی ارائه می‌شود. **کلید واژه‌ها:** زیبایی‌شناسی و نظر اسلام، تربیت زیبایی‌شناختی و تربیت اسلامی، جذبه حسن و احسان و نقش آن در زیبایی، هنر و نظر استاد مطهری و علامه جعفری.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران hosain.da@gmail.com

** استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه تربیت مدرس ali_sadeq@modares.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس akbarian@modares.ac.ir

مقدمه

توجه به ادراکات زیبایی‌شناختی در نسبت با تربیت، کمتر مورد توجه اندیشمندان، مربیان و سیاستگذاران آموزشی قرار گرفته است. این مهم، هم از نظر توجه به تربیت قوای مؤثر در ذائقه زیبایی‌شناختی و هم از نظر بهره‌گیری از جاذبه زیبایی در تعلیم و تربیت صادق است. بر تمام مربیان، سیاستگذاران و همه کسانی که بر آتش تربیت و هنر دینی دستی دارند، فرض است که با نگاهی جامع و دقیق به منابع دینی، نسبتی نوین میان فعالیت‌های تربیتی خود با ادراکات زیبایی‌شناختی به عنوان واقعیتی انکار ناپذیر در انسان برقرار سازند. در این پژوهش سعی شده است ضمن تحلیل و ارائه مناسبات سه‌گانه میان بحث زیبایی‌شناسی و تربیت با مرور آرای دو فیلسوف معاصر مسلمان، شهید مطهری و علامه جعفری به استنتاج مبانی و اصول تربیت زیبایی‌شناختی پرداخته شود. از این رو در این پژوهش از روش تحلیل مفهوم و استنتاج بهره گرفته شده است.

بحثی در مورد زیبایی، زیبایی‌شناسی و تربیت زیبایی‌شناختی

باقری (۱۳۸۵) در کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی در زمینه مبنای "جذبه حسن و احسان" بحث کرده است. توضیح باقری در مورد مبنای "جذبه حسن و احسان" مدخل مناسبی برای ورود به بحث تربیت زیبایی‌شناسی فراهم می‌آورد. وی در توضیح این مبنای به نقل از راغب اصفهانی «آنچه را در انسان "رغبتی" بر می‌انگیزد، واجد "حُسن" می‌داند» (باقری، ۱۳۸۵: ۱۵۸)؛ حُسن را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند (۱) زیبایی: حُسنی که با حس درک می‌شود. (۲) خوبی: حُسنی که با غیر حس درک می‌شود. احسان^(۱) نیز «به این معنا است که چیزی را به گونه‌ای قرار دهند که واجد حسن باشد» (باقری، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

باقری هم‌چنین میان اصول و مبانی در علوم نظری و کاربردی تفاوت قائل می‌شود. وی بر آن است که "اصول" علوم نظری در واقع "مبانی" علوم کاربردی است. او در تعریف مبانی و اصول روشها، این گونه بیان می‌کند: «اصول مورد بحث در علوم نظری، "مبانی" اصول مورد نظر در علوم کاربردی (بحث حاضر) است؛ پس مبانی تعلیم و تربیت مجموعه قانونمندیهای شناخته شده در علوم نظری، چون روانشناسی و جامعه‌شناسی است که تعلیم و تربیت بر آنها تکیه دارد» (باقری ۱۳۸۵: ۸۷). وی در بیان تعریف اصول در علوم کاربردی نیز اذعان می‌کند: «معنای اصل در علوم

کاربردی "قاعده عامه" خواهد بود که می‌توان آن را به منزله دستورالعمل کلی در نظر گرفت و به عنوان راهنمای عمل قرار داد» (همان). بنابراین از نظر وی، مبانی از "هست" ها و اصول از "باید" ها سخن می‌گوید و به عبارت دیگر، اصول بر مبانی تکیه دارد؛ در تفاوت میان اصول و روشها، هر دو را از یک سنخ می‌داند با این تفاوت که اصول "دستورالعملهایی" کلی تر است و روشها جزئی تر. با توجه به این روابط، باقری در ذیل مبانی "جذبه حسن و احسان" دو اصل "آراستگی" و "فضل" را مطرح می‌کند؛ در ذیل اصل "آراستگی" روشهای "آراستن ظاهر" و "تزئین کلام" و در ذیل اصل "فضل" روش "مبالغه در عفو (ابتدایی)"، "توبه"، "تبشیر"، "مبالغه در پاداش" را مطرح می‌کند.

در مورد حقیقت و چیستی زیبایی آرای مختلفی هست. به همین نسبت در مورد زیبایی شناسی و تربیت زیبایی شناختی نیز نسخه‌های متعددی ارائه شده است. فیلسوفان در مورد نقش تربیت زیباشناختی و توجیه فلسفی آن آرای متفاوتی دارند که برای روشن شدن بحث در زمینه جذبه حسن و احسان به آنها خواهیم پرداخت. اما پیش از آن به نظر می‌رسد سه رابطه مختلف درباره ارتباط تربیت و زیبایی شناسی می‌توان ذکر کرد. تمام آرای فلاسفه و مربیان تربیتی را که در مورد زیبایی شناسی بحث کرده‌اند، می‌توان در قالب این سه قسم دسته‌بندی کرد. البته این دسته‌ها ممکن است با یکدیگر همپوشانی داشته باشد.

۱ - زیبایی شناسی به عنوان مبنا و اصل: در این حالت حس زیبایی شناختی به عنوان ویژگی بنیادی انسان مطرح می‌شود که تربیت باید بر مبنا و با توجه به آن صورت پذیرد. در اینجا تربیت است که باید مقتضیات و ملاحظات مربوط به عوامل زیبایی شناختی انسان را در نظر بگیرد و خود را با توجه به آن سامان دهد. در واقع توان زیبایی شناختی انسان، مسیرهای ثابتی است که تربیت باید انعطاف لازم برای عبور از این مسیر برای دست یازیدن به انسان و رشد و پرورش او داشته باشد و خود را مطابق با این "واقعیات" سامان دهد؛ به عبارتی دیگر در اینجا تربیت مطروفی است که به شکل ظرفی درمی‌آید که عوامل زیبایی شناختی انسان باشد؛ بدین معنا اصول تربیتی، بایدهای انعطاف یافته متناسب با این مبنا است و روشهای تربیتی باید خود را به مقتضیات زیبایی شناختی انسان آراسته کند. به نظر می‌رسد، آنچه باقری نانوشته در بحث خود پی گرفته است، این تلقی از رابطه زیبایی شناسی و تربیت باشد؛ به عبارت دیگر تلقی ظرف و مظهر می‌تواند بیانی دیگر از رابطه مبنا و اصل باشد. همان‌طور که ذکر شد. اصلها باید هایی است که بر

اساس مبانی تجویز می‌شود؛ به این ترتیب اولاً جذبه زیبایی به عنوان واقعیتی در انسان به مثابه مبنای تربیتی و ثانیاً لزوم سازگاری و توجه به این واقعیت به عنوان اصل تربیتی قابل بیان است.

۲ - زیبایی‌شناسی به عنوان قوه و متعلق تربیت: قسم دومی که می‌توان در ارتباط با حس زیبایی‌شناسی انسان و تربیت در نظر گرفت، این است که حس زیبایی‌شناسی انسان نیرویی بالقوه در انسان است که با تربیت به شکوفایی، ظهور و تکامل می‌رسد. در اینجا دو نوع تلقی در مورد تربیت حس زیبایی‌شناسی می‌توان داشت: تلقی اول به صنعت (مطهری، ۱۳۸۲) و تلقی دوم زمینه‌سازی مشهور است. در تلقی اول، زیبایی‌شناسی انسان همچون مومی است که به هر شکل که بخواهی در می‌آید و از خود هیچ اقتضایی ندارد. در این تلقی از هر وضعیت اولیه‌ای می‌توان به نقطه مورد نظر رسید بدون اینکه گرایشی بنیادین برای جهت خاصی در متری وجود داشته باشد؛ بدین ترتیب با تربیت مری می‌توان حس زیبایی‌شناسی انسان را هر گونه که اراده می‌کند، جهت و شکل داد. بدیهی است در این تلقی نسبت به مفهوم زیبایی نیز هم‌چنانکه در بحث چیستی حقیقت زیبایی بدان خواهیم پرداخت، دیدگاهی کاملاً نسبی‌گرایانه اتخاذ شده است. در تلقی دوم انسان نه همچون سنگ و چوب، که هر نقشی که مجسمه ساز و نجار بخواهد بر آن بتواند زد (صناعت)، بلکه همچون درختی که از خود اقتضائات و گرایشهایی به سمت کمال خاصی دارد و نقش تربیت فراهم آوردن زمینه‌ها برای شکوفایی آن و زدودن موانع در مسیر کمال اوست در نظر گرفته می‌شود. از این رو در این رویکرد تعریف و تلقی مشخصی از زیبایی مفروض است که حدود و جهت خاصی برای زیبایی تصور می‌شود و انسان به مقتضای حس زیبایی‌شناختی خود میل به فهم، اخذ و تولید آن زیبایی دارد. در اینجا تربیت، زمینه را برای شکوفایی حس زیبایی‌شناختی انسان آماده، و آن را در آن جهت هدایت و یاری می‌کند. از سوی دیگر در هر دو تلقی در این دیدگاه، می‌توان گفت شکوفایی استعداد زیبایی‌شناسانه در انسان به عنوان "هدف" تربیتی مطرح است.

اگر تلقی موم مانند بودن و بدون اقتضا بودن ادراک زیبایی در انسان را کنار بگذاریم، دو حالت پیشگفته می‌تواند با هم ترکیب شود؛ بدین ترتیب روشهای تربیتی از یک سو باید به مقتضیات زیبایی‌شناختی انسان ملزم باشد و از آنها پیروی کند، و از سوی دیگر طریق همین آراستگی به ویژگی یاد شده کمال بخشد و این دور ادامه خواهد یافت.

۳ - این همانی زیبایی‌شناسی و تربیت: در آخرین دیدگاه، که نزد فیلسوفان متأخر چون

دیویی و هربرت رید و آیزنر پررنگ تر یافت می شود، تربیت و زیبایی شناسی دو مقوله جدا نیست؛ بلکه تربیت همان زیبایی شناسی و زیبایی شناسی همان تربیت است؛ به عبارت دیگر تربیت چیزی جز پرورش زیبایی شناسی نیست و «تمام اشکال تعلیم و تربیت می توانند جنبه های گوناگون تربیت زیبایی شناختی محسوب شود» (الیاس، ۱۳۸۱: ۸۰). در این مبنا «آموزش را می توان اجرای هنری و تحصیل در مدرسه را به مثابه نمایشنامه نگریست» (استارت، ۱۹۹۰ به نقل از الیاس، ۱۳۸۱: ۸۳).

دیدگاه شهید مطهری و علامه جعفری درباره زیبایی

شهید مرتضی مطهری

مرتضی مطهری یکی از متفکران مسلمان معاصر است که به بحث زیبایی شناسی پرداخته است. وی در برابر دیدگاه افلاطون، موضعی همراه با پذیرش و نقد دارد. افلاطون معتقد بود زیبایی هماهنگی اجزایی با کل مانند ساختمانی دارد که در و دیوار و سقف و سایر اجزای آن با تناسب خاصی ساخته شده باشد. مطهری به نظر افلاطون این گونه نقد می زند که: «بر فرض که این تعریف صحیح باشد، خود تناسب نسبت خاص است که نمی توان در زیباییها آن را بیان کرد» (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۵). مطهری ضمن پذیرش مشروط این نظر اشاره می کند: «با اینکه جمالهای حسی ناشی از تناسب است، یعنی تناسب عاملی اساسی در پیدایش زیبایی حسی است، تناسب در امور معنوی و روحی هم عامل جمال روحی است (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۵). مطهری هم چنین زیبایی دوستی را فطری می داند و زیبایی را مقدمه اخلاق می پندارد: «انسان اگر بخواهد انسان باشد و به خصلتهای انسانی برسد باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند» (مطهری، ۱۳۷۳ الف: ۲۲۴). بر این اساس می توان گفت نه تنها صرفاً خیرها به زیبایی شناسی فطری انسان مربوط است، بلکه تناسب "حسن" چه در وجه زیبایی (هنر) و چه در وجه خوبی (اخلاق) با عوامل پیشینی، اعم از پیش فرضها و باورها، تعلقات، تجارب روانشناختی، روحیات و غیره در زیبا درک نمودن امر واقع مؤثر می افتد. بنابراین می توان گفت نقش ذهن و پیش فرضها و باورهای ذهنی بر درک زیبایی مؤثر است؛ بدین ترتیب مناقشه وجود زیبایی در امر شر نیز حل می شود. توضیح اینکه امر شر به این دلیل زیبا به نظر می رسد که با مجموعه پیشینی، که برشمرده شد، همگن تلقی می شود. این همگنی هر چند با طبیعت اولیه انسان یعنی فطرت، متناسب نیست از آنجا که انسان توان اکتساب طبیعت ثانویه ای با اختیار و

آگاهی خود دارد، فطرت الهی انسان ممکن است محبوب واقع شود یا مسخ اتفاق بیفتد و بدین دلیل پدیده‌ای که ماهیتا با فطرت ابتدایی و الهی انسان متناسب نیست، زیبا جلوه کند. در تکمیل بحث البته باید به تأثیر عوامل اجتماعی بر ادراکات زیبایی‌شناختی انسان توجه کرد که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

در جایی دیگر نظر مطهری به دیویی و فلاسفه‌ای نزدیک می‌شود که تربیت زیبایی‌شناختی را به قلمرو خاصی محدود نمی‌کند و همه تجربه‌های زندگی را واجد این اصل می‌داند: «یکی از ابعاد معنوی انسان را علاقه به جمال و زیبایی تشکیل می‌دهد. انسان، جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می‌دهد؛ جامه می‌پوشد برای سرما و گرما به همان اندازه هم به زیبایی خانه توجه دارد؛ حتی سفره‌ای که برای غذا خوردن پهن می‌کند و ظرفی که در آن غذا می‌ریزد و حتی ترتیب چیدن غذا در ظرفها همه بر اصول زیبایی است. انسان دوست دارد قیافه‌اش زیبا باشد؛ جامه‌اش زیبا باشد؛ خطش زیبا باشد؛ خیابان و شهرش زیبا باشد، منظره جلوی چشمش زیبا باشد و خلاصه می‌خواهد هاله‌ای از زیبایی تمام زندگیش را فراگیرد» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۹ و ۲۰). «زیبایی چیست اصلا جواب ندارد به اعتبار اینکه در عالم عالیتین حقیقت، حقیقتی است که چستی درباره آن معنی ندارد. باید دانست که زیبایی فی حد ذاته از این ویژگی برخوردار است» (مطهری، ۱۳۷۰: ۵۱۰). در عین حال وی هم جنبه واقعی زیبایی و هم جنبه ذهنی ادراک انسان را پذیرفته است.

به عنوان آخرین نکته در بیان دیدگاه مطهری باید اشاره کرد که ایشان ناظر به تفکیکی که باقری بر درک حسی حُسن (زیبایی) و درک غیر حسی آن (خوبی) ارائه کرده است، تفکیک سه گانه‌ای را به رسمیت می‌شناسد؛ به این ترتیب که زیبایی در دسته بندی مطهری یا از طریق حس یا از طریق خیال و یا از طریق عقل فهم می‌شود. زیباییهایی که از طریق حس به دو دسته بصری (مانند نقاشی، عکس، معماری و ...) و سمعی (مانند موسیقی) تقسیم می‌شود، زیباییهایی که از طریق خیال ادراک می‌شود، اموری همچون فصاحت، بلاغت، خطابه، شعر و ... است و زیبایی عقلی همان حسن و قبح ذاتی اعمال است در تعبیر باقری به عنوان "خوبی" بیان گشته است.

به نظر نگارنده از قضا ضلع سوم که در تقسیم بندی مطهری اضافه بر دو گانه باقری وجود دارد، یعنی ادراک خیالی بسیار حائز اهمیت است که در تقسیم بندی دو گانه باقری باصراحت کمتری بیان شده است. توضیح اینکه علاوه بر فصاحت و بلاغت خطابه، که مطهری از آنها نام برده

است، نقش زیبایی شناسی رسانه نیز در این حوزه قرار می گیرد. چه کسی است که تأثیر و نفوذ رسانه بر سبک زندگی و تربیت انسان را نادیده بگیرد؟ اگر چه قسمت اخیر در تقسیم باقری ذیل زیباییهای غیر محسوس جای می گیرد، طرح گسترده آن به دلیل تفاوت‌های بنیادینی که در زیباییهای چون فصاحت و بلاغت، شعر، سینما و اساساً هنرهای نمایشی با حسن و قبح عقلی دارد، بی وجه نیست. البته در توجیه دو گانه باقری می توان به نوظهور بودن رسانه اشاره کرد. اما در سده‌های آغازین اسلام، شعر و ادبیات بویژه قصه، نقشی همسنگ رسانه‌های امروزی به عهده داشته است. این مسئله آن قدر پر اهمیت بوده است که قرآن برای بیان بخش اعظمی از آموزه‌های خود از قالب داستان و قصه استفاده نموده است و تمام جذابیت‌های روایی قرآن نیز در ذیل مبنای جذبه حسن و احسان قرار می گیرد.

علامه محمد تقی جعفری

علامه محمد تقی جعفری نسبت به مطهری بحث گسترده تری درباره زیبایی شناسی ارائه کرده است. محمد تقی جعفری از جمله فیلسوفان مسلمانی است که به طور مستقل و با چنین تفصیلی به مباحث زیبایی شناسی پرداخته اند. دیدگاه جعفری همانندیه‌های فراوانی با مطهری دارد لکن تفاوت‌هایی نیز بین نظر این دو متفکر مسلمان دیده می شود. بررسی دیدگاه‌های علامه جعفری و مطهری به عنوان دو نماینده دیدگاه اسلامی در باب زیبایی شناسی در این بحث به این دلیل حائز اهمیت است که در حوزه تربیت اسلامی، نسبت ما با زیبایی شناسی را روشن می سازد؛ به این ترتیب می توان به مبانی و اصول تربیت زیبایی شناسی در تربیت اسلامی دست یافت.

ابتدا باید گفت که گویا علامه جعفری نیز مانند مطهری میل به زیبایی را ذاتی انسان می داند؛ لکن به جای تعبیر «فطری بودن» از مفهوم «غریزه زیبایی شناسی» استفاده می کند: «مسلم است که اگر خداوند برای انسان غریزه زیباجویی و زیبایی را نداده بود، دستور به توجه به زیبایی را نمی داد» (جعفری، ۱۳۶۳: ۳۷).

علامه جعفری پیش از باقری جدایی زیبایی محسوس از معقول را مورد توجه قرار می دهد و زیبایی خیالی در بیان مطهری را ذیل زیبایی معقول مطرح می کند. وی همچنین جدا کردن جزیره گونه بین زیبایی محسوس، آن چنانکه در هنر نمایان می شود و زیبایی معقول را که جلوه در اخلاقیات دارد، مورد نقد قرار می دهد و آن را رد می کند. وی در این راستا اذعان می کند «مبانی اصیل اخلاق برشهود و احساسهای عالی استوار است که در موقع تعلق به نمودهای زیبای

محسوس، شهود زیبایی نامیده می‌شود و روی همین برداشت زیبایی والا درباره اخلاق است» (جعفری، ۱۳۶۱: ۱۸). وی در مورد چیستی زیبایی بر همین جنبه عقلانی تأکید، و در باره ماهیت زیبایی دسته‌بندی هفت بخشی ارائه می‌کند. ایشان این هفت مورد را امور واجد زیبایی دانسته است.

علامه در نوع اول به نظر افلاطون نزدیک می‌شود و نظم را عامل زیبایی معرفی می‌کند. در نوع دوم آزادی را عامل زیبایی معرفی می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: «یکی از آرمانهای اعلا، که از اساسی‌ترین عوامل قطب درون ذاتی زیبایی‌ها است، پدیده آزادی است» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۰). جعفری در توضیح این مسئله اشاره می‌کند که آزادی به عنوان امری طبیعی و به عنوان ضرورت حیات آدمی در وی وجود دارد که میل دارد همه موانع را از سر راه بردارد و هیچ محدودیت نداشته باشد. از این رو «آزادی از موقعی می‌تواند در منطقه زیباییها و ارزشها قرار بگیرد که در راه کمال و رشد آدمی به مرحله اختیار یعنی خیرجویی و خیرگرایی برسد؛ یعنی در سر چند راهی، راه خیر و کمال را با وجدان آزاد انتخاب کند» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۰).

علامه مورد سوم را تحت عنوان «بروز طبیعت چنانکه هست» ذکر می‌کند. در این مورد علامه دیدگاه واقع‌گرایان را به طور ضمنی تأیید می‌کند؛ لکن برای زیبایی، جنبه خیالی و ذهنی را نیز مراد کرده است: «تطابق و توافق وضع روانی و مغزی سالم با قیافه و کردار و گفتار عینی، یکی از آرمانهای معقول نوع انسانی است» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۰).

جعفری به این نکته اذعان می‌کند که درک و لذت از چنین زیبایی‌ای با رشد مغزی و روانی او رابطه مستقیم دارد (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۰)؛ پس مشاهده می‌شود که علامه به نقش ذهن و خیال در درک زیبایی اذعان دارد و قوای ذهنی را در درک زیبایی امور مؤثر می‌داند. این مسئله در ادامه نظریات علامه نیز بروشنی دیده می‌شود. از این مهم در نتیجه‌گیری بحث، بهره‌فراوانی می‌توان گرفت، که در جای خود به آن پرداخته می‌شود.

مورد چهارم در نمود زیبایی برای انسان، احساس پیوستگی با گذشته و آینده است. علامه می‌گوید «یکی دیگر از آرمانهای معقول ما، که اگر در جهان عینی تجسمی پیدا کند، زیبایی به وجود می‌آورد، احساس پیوستگی با گذشته و آینده است؛ به این معنی که آدمی از امتداد و گسترش درک و فهم گذشته و پیوستگی بعدی از ابعادش به آینده همان زیبایی را احساس می‌کند که از پیوستگی واقعی به آینده» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۱). در نتیجه جذابیت آثار باستانی و اشیای

قدیمی و موزه‌ها برای انسان را ناشی از بهره مندی این اشیا و اماکن از چنین زیبایی می‌داند. پنجمین مورد تطبیق معقول بر محسوس است. علامه تشبیهات استعاره‌ها و صنایع ادبی شاهکارهای ادبیات جهان را منتج از این زیبایی داند و به تفصیل به توصیف آن می‌پردازد: «تطبیق معقول با تشبیه و تجسم و تنظیر و تمثیل به محسوسات در همه علوم انسانی بویژه در ادبیات، چه در قلمرو شعر و چه در قلمرو نظم؛ معنی این آرمان این است که اکثریت بسیار چشمگیر مردم، حتی عده فراوانی از رشد یافتگان مغزی و روانی، علاقه شدید به نمودار ساختن حقایق معقول در صور و اشکال و نمودهای محسوس دارند» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۱). این مورد به علاوه مورد پیشین یعنی «احساس پیوستگی با گذشته» از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد در دسته بندی مطهری ذیل زیبایی مدرک قوه خیال دسته بندی می‌شود؛ لکن علامه به عنوان زیبایی معقول از آنها یاد نموده است. به هر روی بنا بر نظر علامه در این مورد از زیبایی «هر اثر هنری و تمثیل و تشبیه ادبی که ابعاد بیشتری از تشابهات آرمانهای معقول را بیان کند، زیباتر و عالیت‌تر و باشکوه‌تر خواهد بود» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۱).

در مورد ششم، زیبایی محصول بیان عواطف و احساسات هنرمند قلمداد می‌شود. این رویکرد بر نقش خیال بیش از ملاکهای واقع‌نمایی یا فشاری می‌کند. در اینجا نیز علامه به زیبایی ظهور ناب عواطف و احساسات اشاره می‌کند: «بروز احساسات ناب و عواطف عالی و مثبت و تجسم آن به طور طبیعی و آزاد زیبا است» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۸). علامه بلافاصله موضع خود را با طرفداران تندروی این دیدگاه مشخص، و اضافه می‌کند: «این آرمان معقول نه بدان جهت مطلوب و جالب است که اطلاع و آگاهی انسانها از درون همدیگر در ارتباطات متنوع زندگی از نیازهای ضروری است، بلکه بدان جهت جالب و زیبا است که احساسات ناب و عواطف عالی درست مانند گلهای شکوفای حیات است که از آب خود حیات آبیاری می‌گردد و مانند امواج حیات است که یا از طوفانها و یا از نسیمهای لطیف درونی سر می‌کشد و به طور مستقیم از راه حواس ناظر وارد درون او می‌شود و سطوح حیات او را به اهتزاز و نعشه درمی‌آورد» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۸)؛ بدین ترتیب علامه ضمن پذیرش همان دیدگاه آشکارا دیدگاه "هنر برای هنر" را رد می‌کند و هنر و زیبایی را به عنوان ابزاری در خدمت حیات معقول می‌پذیرد. اینجا محل تمایز نظر علامه با کسانی است که هیچ گونه معیاری را برای اثر هنری نمی‌پذیرفتند و فوران عواطف شاعرانه را ماهیتا دارای ارزش می‌پنداشتند. علامه در جایی دیگر نیز همین دیدگاه را مطرح می‌کند که: «هنر بدان جهت که هنر

است، مطلوب است؛ زیرا هنر کاشف از نبوغ و روشن کننده عشق آدمی است بر شهود واقعیات آنچنان که باید باشد. و هیچ قانون و الگویی نباید برای هنر که ابراز کننده شخصیت هنرمند و نبوغ او است، وجود داشته باشد» (جعفری ۱۳۶۳: ۲۷) اما تبصره مهمی می زند و آن اینکه: «هر موقع تعلیم و تربیت بشری به آن حد رسید که مغز و روان انسانها پاک از هرگونه آلودگیها و از اصول پیش ساخته غیرمنطقی گشت و نبوغ هنری توانست از مغز صاف و دارای واقعیات منطقی عبور نماید، هنر برای هنر بدون اندک ارشاد و اصلاح ضرورت پیدا می کند» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۷) و در ادامه این چنین نتیجه می گیرد: «بنابراین تا مسئله تعلیم و تربیت نتواند مغزها را تصفیه کند و آنها را با خود واقعیات آشنا بسازد، "هنر فقط برای هنر" اگرچه باز کردن میدان برای به فعلیت رسیدن نبوغها است، چون به فعلیت رسیدن نبوغ ممکن است از مغزهایی پر از برداشتها و اصول پیش ساخته غیرمنطقی به جریان بیفتد، این عقیده به طور مطلق قابل دفاع نیست» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۷ و ۲۸). در اینجا ملاحظه می شود که از رابطه دیگر از تعلیم و تربیت و زیبایی شناسی پرده برداشته شد که آن این است که تعلیم و تربیت باید به تصفیه قوای زیبایی شناختی بپردازد. این مسئله در ذکر انواع رابطه تربیت و زیبایی شناسی در ابتدای مقاله مورد بررسی قرار گرفت. در پایان نیز برای نتیجه گیری بحث از این معنا بهره خواهیم گرفت.

علامه در ادامه بحث از هنر به عنوان ابزاری برای تحقق اراده انسان یاد می کند. علامه در تقریر این نظر می نویسد: «بدان جهت که هنر نیز مانند دیگر محصولات فکر بشری برای تنظیم و بهره برداری در حیات جامعه است، ضرورت دارد که ما هنری را نپذیریم و نگذاریم هنرهایی که به ضرر جامعه تمام می شود در معرض دیدگاه مردم قرار بگیرد» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۷). علامه این قول را هم تماما قبول نمی کند و به آن نیز تبصره می زند: «اما عقیده دوم که می گوید هنر برای انسان بدان جهت که تفسیر انسان از دیدگاه سیاستمداران غیر از تفسیر انسان از دیدگاه اخلاقیون است و از دیدگاه اهل تقوی و معرفتهای برین و مردم متعهد در زندگانی غیر از دیگر دیدگاهها است؛ لذا هر گروهی خواهد گفت هنر برای آن انسان که من تفسیر و توجیه می کنم» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۸). در نتیجه ایشان نظر سومی را که بر این دو نظر پیشین است با عنوان "هنر برای حیات معقول" ارائه می کند: «معنای "هنر برای انسان در حیات معقول" این است که ما هنر را چه با نظر به نبوغ خود هنرمند و چه با نظر به جامعه ای که از اثر هنری برخوردار می شود، یک واقعیت بسیار با ارزش تلقی می کنیم که حذف آن از قاموس بشری چندان تفاوتی با حذف انسانیت انسان ندارد،

ولی این مطلب را اضافه می‌کنیم که حیات معقول هنرمندی آن نیست که هدف او از به وجود آوردن اثر هنری فقط جلب تحیر و شگفتی مردم بوده باشد، بدون اینکه حقیقتی سودمند را در جریان زندگی آنان وارد نماید» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۸).

هفتمین وجه از وجود زیبایی در بیان علامه آرمان تجسم و نمایش ارزشها است. وی در این باره می‌گوید: «ارزشهای اخلاق، شجاعت، عفت، حکمت، گذشتها و فداکاریها بر مبنای انسانیت هنگامی که در سخن یا ترسیم به نمایش درمی‌آید از زیباییهای بسیار جالب توجه است» (جعفری ۱۳۶۱: ۲۹). در اینجا و مورد ششم علامه دوباره بر نقش ذهن و قوای ادراکی در زیبایی‌شناسی تأکید می‌کند و از آن به عنوان شرط اساسی ادراک زیبایی نام می‌برد: «شرط اساسی درک و دریافت این نوع زیباییها، شناخت و پذیرش ارزشها است برای کسی که خود حقیقت اخلاق دارای ارزش نیست و حرکتی برای خود جز طواف دور خویشتن ندارد؛ چه اخلاقی، چه حقیقی و کدامین واقعیتهای قابل طرح است که نوبت به زیبایی تجسم و نمایش آنها برسد» (جعفری ۱۳۶۱: ۲۹). وی در جای دیگر با صراحت بیشتری در اهمیت "قطب ذهنی" در درک امور هنری سخن گفته است: «قطب ذهنی و با کلمات معمولی‌تر، وضع مغزی و روانی آدمی است که پدیده هنر را با عظمت خاصی که دارد برای انسانها مطرح و قابل توجه ساخته است» (همان)؛ چرا که برای حیوانات که از این قوای ذهنی بی‌بهره‌اند، زیبایی و هنر بی‌معنی است.

بنابراین همان‌طور که مشاهده شد، علامه محمدتقی جعفری از سویی به واقع‌نمایی هنر اعتقاد دارد و از سوی دیگر به فوران احساسات هنرمند به عنوان زیبایی اشاره می‌کند؛ از سویی به ذاتی بودن زیبایی معتقد است و از سویی دیگر نقش ذهن را در ادراک آن به رسمیت می‌شناسد. علاوه بر اینها وی به گزینشی بودن ماهیت هنر نیز اذعان دارد. این مسائل در این بیان جمع شده است: «هریک اثر هنری، نمودی از فعالیت ذهنی آدمی است که نبوغ و احساس شخصی هنرمند حذف و انتخاب در واقعیات انجام داده، و با تجرید و تجسیم واقعیات عینی و مفاهیم ذهنی آن نمود را به وجود آورده است» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۴). وی با توجه به همین نقش نبوغ هنرمند در خلق زیبایی اضافه می‌کند «تردید نمی‌توان کرد در اینکه ما می‌توانیم با تعلیم و تربیتهایی ماهرانه که نظر عمیق به فعالیتهای مغزی و روانی شخص دارد نه به کمیتهای، نبوغ را در افراد کشف کنیم و آن را به فعلیت برسانیم» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۴). در ادامه بحث خواهیم دید که با توجه به این نکات در زیبایی‌شناسی چه اصولی در تربیت اسلامی باید لحاظ شود که در کار باقری مغفول مانده است.

در پایان بحث چستی زیبایی می توان این قول از علامه را جامع هفت حالت یاد شده دانست: «آنچه عنصر اساسی زیبایی است، عشق آدمی بر شهود مستقیم عالم وجود است، وقتی این شهود دست داد، آن وقت عقل آدمی شروع می کند به بیان دلایل و توضیح چهره های عقلانی و ریاضی عالم وجود» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۶).

علامه جعفری هم چنین به تحلیل های روانشناختی نیز اشاره می کند که زیبایی شناسی و هنر را ذیل اوقات فراغت و وسیله برای تسکین آلام انسانها می داند. وی سطح نخست را به عنوان "هنر پیرو" و سطح دیگر را به عنوان "هنر پیشرو" معرفی می کند. در هنر پیرو بر اساس همان تحلیل روانشناختی و اوقات فراغتی علامه معتقد است هنرمند در بهترین حالت می تواند «در آثار هنری بکوشد که با تجسیم واقعیات و با رمز و اشارات مناسب دردهای مردم را تقلیل بدهد و با عظمتها و سرمایه ها و امکانات نهفته آنان در زیر پرده عوامل محیطی و اجتماعی آشنایشان، و با این راه آنان را به دروازه "حیات معقول" نزدیک بسازد» (جعفری، ۱۳۶۳: ۳۲). واضح است در این سطح وجه بازنمایی هنر قابل توجه و مورد تأکید است. آن گونه که جعفری می گوید: «هنرمند در به وجود آوردن یک اثر هنری پیرو شاید زمان طولانی در اندیشه چگونه منعکس ساختن واقعیت های جاری و حذف و انتخاب احساساتی خویش، فرو برود؛ ولی بدان جهت که هدف مطلوبش در پدیده ها و روابط تحقق یافته منحصر است؛ به عبارت صحیحتر میدان کار او پدیده ها و روابط تحقق یافته است؛ در نتیجه نمی تواند از اندیشه های پویا و والاتر برای پیشبرد خود واقعیات تحقق یافته بهره برداری کند» (جعفری، ۱۳۶۳: ۳۴).

وی در مقابل هنر پیرو از هنر پیشرو بحث می کند؛ صرفاً بازنمایی وضع موجود را برای هنر کافی نمی داند و برای آن نقش تربیتی قائل است: «بلکه منظور از هنر پیشرو تصفیه واقعیات جاری و استخراج حقایق ناب از میان آنها و قرار دادن آنها در مجرای "حیات معقول" با شکل جالب و گیرنده است. نبوغ سازنده در این گونه هنر "آنچه هست" را به طور مطلق امضا نمی کند و آن را مطلق طرد نمی نماید و بلکه "آنچه هست" را به سود "آنچه باید بشود" تعدیل می نماید» (همان: ۳۵). اینجاست که در نسبت تربیت با زیبایی شناسی می توان گفت در این مرحله تربیت همان زیبایی شناسی و زیبایی شناسی همان تربیت است و یا لاقلاً می توان اذعان کرد که زیبایی شناسی عاملی برای تربیت است و در خدمت به آن قرار می گیرد. برای شفاف شدن این معنا جمله دیگری از علامه قابل توجه است: «هنر پیشرو با یک اثر هنری می تواند کلاس درس برای مردم جامعه

عرضه کند که در این کلاس، معلم و مربی کتاب و محتوا یک حقیقت است که عبارت است از همان اثری هنری. هدفگیری لذت در اثر هنری که تجسمی از فعالیتها و پدیده‌های لذت بخش مردم است، بزرگترین عامل مزاحم درک مسئولیت و تعهدها و تزکیه و پرورش روانی است که احتیاج به تحمل ناگواریها و گذشت و چشیدن تلخیها دارد» (همان).

بحثی در مورد مبنای جذبه حسن و احسان و اصول تربیتی منتج از آن

با توجه به مطالب پیشگفته، می‌توان درباره مبانی جذبه حسن و احسان بحث، و با توجه به آن مبانی و اصول تربیتی خاصی را ذکر کرد. همان گونه که در ابتدای مقاله ذکر شد، باقری در بیان مبنای جذبه حسن و احسان اشاره دارد که جذبه و جذابیت در اشیا و رفتار انسان وجود دارد که به این دلیل که در انسان رغبتی برمی‌انگیزاند، واجد "حسن" است. این حسن گاه از طریق محسوسات ادراک می‌شود و "زیبایی" نام می‌گیرد و گاه توسط عقل مکشوف می‌شود و به "خوبی" تعبیر می‌شود. "احسان" نیز کار یا عملی است که در هر دو جنبه یا یکی از آن دو، واجد حسن باشد. باقری براساس این تقریر از دو اصل تربیتی نام برده است: نخست، "اصل آراستگی" که به "زیبایی"، و دوم "اصل فضل" که به "خوبی" معطوف است. باقری در تعریف اصل آراستگی یادآور می‌شود: «اصل آراستگی بیانگر آن است که در جریان تربیت، باید صورت آنچه را عرضه می‌شود، نیک آراست تا رغبتها برانگیخته شود.» (باقری، ۱۳۸۵: ۱۵۹). اصل دوم یعنی فضل به "خوبی" معطوف است. باقری در بیان این اصل می‌گوید: «اصل فضل حاکی است که در رابطه تربیتی باید عدم موازنه را الگو قرار داد» (باقری، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

در تقریری که گذشت به نظر می‌رسد باقری حس زیبایی شناختی انسان را طبیعتی ثابت مطرح می‌کند که باید بر مبنای آن اصول تربیتی یاد شده را سامان داد. همان گونه که در ابتدای مقاله روشن شد، سه نوع رابطه بین زیبایی شناسی و تربیت می‌توان متصور بود؛ با وجود این، تقریر باقری از مبنای جذبه حسن احسان تنها به اولین نوع رابطه بین تربیت و حس زیبایی شناسی ناظر است. همان طور که ذکر شد در این نوع رابطه حس زیبایی شناسی، ثابت در انسان مفروض شده و بر مبنای آن اصولی مطرح شده است. در اینجا اصول تربیت، همچون مظلوفی است که به مقتضای این ویژگی بنیادین، شکل یافته و متناسب با جذبه حسن و احسان انعطاف یافته است. هر چند

برداشت باقری در جای خود صحیح به نظر می‌رسد با توجه به جنبه‌های دیگر مبنای جذبه حسن، می‌توان اصول یاد شده را گسترش داد و تکمیل کرد. در اینجا با توجه به وجوهی که در بحث زیبایی‌شناسی مطرح شد از سه مبنا و سه اصل تربیتی دیگر بحث می‌شود.

مبنای اول: نقش ذهن و عوامل اجتماعی در ادراکات زیبایی‌شناختی

مبنای اول را می‌توان در حوزه مبانی معرفت‌شناختی قلمداد کرد. طبق این مبنا باید گفت که ادراکات زیبایی‌شناختی انسان در تعامل ذهن انسان با عین خارجی شکل می‌گیرد. این مهم در کلام دو اندیشمند معاصر اسلامی بررسی شد. در این تعامل آنچه در قطب اول (ذهن) تأثیرگذار است، باورها، پیش‌فرضهای روانشناختی، و آگاهی از امر مورد نظر است؛ به عنوان مثال کسی که از دریا، خاطره غرق شدن مادرش را در ذهن دارد، نمی‌تواند چنان بهره و لذتی از نظاره زیبایی دریا برد که انسان نوعاً از آن محظوظ می‌گردد. در حالی که انسان به طور طبیعی از ایستادن در کنار دریا و یا دیدن تصویر آن به دلیل ادراک زیبایی این صحنه، لذت می‌برد و همین طور، دو شخص که آگاهی و اطلاعات ادبی یکسانی ندارند در مواجهه با شعر حافظ لذتی یکسان نمی‌برند و هر دو به یک اندازه زیبایی و ظرافتهای آن را درک نمی‌کنند. بنابراین عوامل ذهنی انسان بر چگونگی ادراک زیبایی هر پدیده تأثیر مستقیم دارد. علاوه بر تأثیر ذهن، باید از تأثیر عوامل اجتماعی بر ادراکات زیبایی‌شناختی سخن گفت. عوامل اجتماعی آشکارا در ذائقه زیبایی‌شناختی مردم مؤثر است. عوامل اجتماعی به دو طریق مستقیم و غیر مستقیم می‌تواند بر ادراک زیبایی انسان مؤثر افتد. در توضیح تأثیر مستقیم باید به ارزش‌آفرینیها و تبلیغات اجتماعی توجه کرد که در رسانه به آشکارترین شکل نمود یافته است. رسانه‌ها از طریق روایت واقعیت، ضریب بخشی به ارزشها و پدیده‌ها و هنجار آفرینی و هم‌چنین به کارگیری تخیل انسان می‌توانند امور را زیبا یا زشت جلوه دهند. وجه غیر مستقیم این تأثیرگذاری نیز به وساطت آگاهی و معرفت میان عوامل اجتماعی و ادراکات زیبایی‌شناسانه ناظر است. بنابراین در تأثیر غیر مستقیم، باید به تأثیرات عوامل اجتماعی بر معرفت و تأثیر معرفت در ادراکات زیبایی‌شناختی، عنایت کرد.

مطهری، همان‌طور که گذشت، معتقد است که: «جمالهای حسی ناشی از تناسب است؛ یعنی تناسب یک عامل اساسی در پیدایش زیبایی حسی است. تناسب در امور معنوی و روحی هم عامل

جمال روحی است» (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۵). سخن مطهری در واقع با این تبصره کامل می شود که ادراک زیبایی، چه معنوی، چه حسی در گرو تناسب بین باورها، عقاید و احساسات است. علاوه بر این علامه جعفری نیز هر چند اساس زیبایی را، ذاتی و غریزی می داند به تأثیرپذیری ادراک زیبایی شناختی اولاً از باورهای ذهنی و ثانیاً از اراده سیاستمدان و نظام سرمایه داری و دیگر جریانه‌های اجتماعی نیز توجه کرده است. در مورد اول علامه آشکارا بیان می کند: «شرط اساسی درک و دریافت این نوع زیباییها شناخت و پذیرش ارزشها برای کسی است که خود حقیقت اخلاق دارای ارزش نیست و حرکتی برای خود جز طواف دور خویشتن و در رابطه با دیگران جز تفکرات هابزیسم و ماکیاولیسم ندارد، چه اخلاقی، چه حقیقی و کدامین واقعیتی قابل طرح است که نوبت به زیبایی تجسم و نمایش آنها برسد» (جعفری، ۱۳۶۱: ۲۹). در مورد دوم آن گونه که قبلاً ذکر شد ایشان اشاره می کند که «هنر برای انسان بدان جهت که تفسیر انسان از دیدگاه سیاستمداران غیر از تفسیر انسان از دیدگاه اخلاقیون است و از دیدگاه اهل تقوی و معرفتهای برین و مردم متعهد در زندگانی غیر از دیگر دیدگاهها است؛ لذا هر گروهی خواهد گفت هنر برای آن انسان که من تفسیر و توجیه می کنم» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۸). این سخن بدان معناست که هنر، تابع اراده هر کدام از گروه‌های یاد شده باشد، جامعه را به هر روی جذب خویش می کند و کم کم بر ذائقه آنها حاکم می شود.

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ۵۲ نهج البلاغه به مالک اشتر می فرماید: نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می دارد؛ پس کار بزرگ را اندک و کار اندک بزرگ جلوه می کند و زیبا زشت، و زشت زیبا می نماید و در لباس حق در آید.

در این کلام گرانها از امیرالمؤمنین علیه السلام به اهمیت مراودات اجتماعی و تأثیر آنها بر ادراکات زیبایی شناختی اشاره شده است. با شرحی که از مبنای بحث گذشت، می توان از اصلی سخن گفت که تمام مربیان، برنامه ریزان و سیاستگذاران تربیتی جامعه در ابعاد مختلف از آموزش رسمی گرفته تا تربیت غیر رسمی همچون رسانه، نهادهای دینی و غیره در سطوح کلان و خرد باید بدان توجه کنند.

اصل اول: کنترل و ارتقای ذائقه زیبایی شناختی

اصل کنترل و ارتقای ذائقه زیبایی شناختی به معنی دخالت مربی در تکوین و جهت یابی احساسات و ادراکات زیبایی شناختی متربی است. طبق مبنای پیشگفته، امکان تغییر ذائقه زیبایی

شناسی تحت تأثیر عوامل درون فردی و اجتماعی وجود دارد. بر این مبنا ذائقه زیبایی شناسی متربی باید توسط مربی در مقابل عوامل مخرب کنترل و به در خدمت کمال متربی ارتقا داده شود. با توجه به مبنای پیشگفته بر مربیان و سیاستگذاران جامعه فرض است که طبق این اصل در وهله اول از ذائقه‌های اصیل زیبایی‌شناختی مردم حفاظت، و در درجه دوم برای ارتقا و تعالی ادراکات زیبایی‌شناختی مردم برنامه ریزی کنند. این مهم در هر دو بعدی که پیشتر به آن اشاره شد، یعنی هم در بعد تأثیر پیشفرض‌ها^(۳) و باورهای ذهنی و هم در بعد تأثیرات عوامل اجتماعی صادق است. در بعد اول، تمهیدات مناسب تربیتی در مقاطع سنی پایین‌تر بسیار حائز اهمیت است. پیش از اینکه فرد بالغ شود و به طور مستقیم در معرض بمباران رسانه‌ای و انبوه پیام‌های متکثر در اجتماع قرار گیرد، باید از طریق تقویت همبستگی با منابع اصیل دینی، پرورش ادب و عادات نیکو و... زمینه را برای رویارویی وی با محیط‌های باز اجتماعی مهیا نمود. در بعد آگاهی بخشی نیز باید توجه کرد آشنا شدن افراد به طور صحیح و در زمان مناسب با فرهنگ و هنر بومی و اسلامی و اعجازهای هنری منابع دینی و غیره در جهت‌دهی به ادراکات زیبایی‌شناختی متربیان بسیار مهم است. در بعد دوم یعنی تأثیر گفتمان اجتماعی و رسانه، باید گفت نه تنها مدیریت پیش‌فرضها و باورها و آگاهی بخشی کافی نیست بلکه در عصر حاضر اکتفا به این امر اساساً مقدور و ممکن نیست. می‌دانیم که حتی کودکان ما در همان دوران طفولیت بشدت از برنامه‌های رسانه‌ای مختلف تأثیر می‌پذیرند که با اراده‌ها و نیت‌های گوناگون، تولید می‌شود. بنابراین رواست که متولیان تربیت در جامعه اسلامی با تمام قدرت به فکر تولیدات هنری بویژه محصولات رسانه‌ای قابل رقابت و جذاب از نظر فرم و محتوا برای سطوح مخاطبان متفاوت با سلیقه‌های مختلف در جامعه باشند. از سوی دیگر باید جوانان و افرادی که به مرحله‌ای از عقلانیت و انتخاب رسیده‌اند به آگاهی‌های لازم برای تشخیص نیتها و افکار مستور در هنر و محصولات رسانه‌ای مجهز گردند که در عصر ما به طور عام در دست جریان سرمایه داری است. باید متفکران و مربیان مسلمان، خود به صورت فعال در عرصه تغییر ذائقه مسلمین و مردم جهان به سوی هنرهای متعالی، و به تعبیر علامه جعفری، هنر پیشرو ورود جدی کنند. و این از طریق استعداد‌های ذاتی انسان برای درک زیبایی حقیقی و نیل به زیبایی متعال و توجه به مبدأ و منشا هستی را، که همانا الله است، شکوفا سازند.

مبنای دوم: تکوین و ماندگاری صورتهای خیالی در نفس انسان

مبنای دوم در واقع در مبانی انسانشناسانه مربوط به قوه خیال ریشه دارد. قوه خیال حافظ صورتهای حسی است که یا از حس مشترک یا از طریق صورتگری معانی عقلی توسط قوه متخیله برای انسان به دست می‌آید به طوری که در غیاب جسم خارجی قادر به تصور صورت خیالی است. قوه متخیله نیز قوه‌ای است که بر حسب اراده، توانایی تجزیه و ترکیب صورتهای موجود در خیال را دارد. متخیله در نفس انسانی به متفکره نیز تعبیر شده است (بهشتی، ۱۳۸۹). چنانکه بیان شد، زیبایی اعم از زیبایی حسی، زیبایی خیالی و زیبایی عقلی هر سه از سویی ناظر به عینیت خارجی، و از سوی دیگر به انسان مربوط است. هم‌چنین هنر و مقوله زیبایی بیش از همه به قوه خیال آدمی مربوط می‌شود. شیء بیرون از ذهن انسان، زمانی از دید او خارج خواهد شد لکن تصویر آن برای مدت طولانی همراه انسان خواهد بود. همین‌طور این تصاویر بر رفتار آدمی تأثیرگذار است و حالات او را شکل می‌دهد و به عقیده برخی، حتی در چگونگی کسب معرفت از جهان خارج نیز مؤثر می‌افتد^(۴). مع الوصف صور خیالی یا از قوه عقلیه و یا از قوای حسیه منشأ می‌گیرد؛ اما از آنجا که مردم عموماً به مرحله کمال قوه عقل راه نیافته‌اند، ورودیهای قوای حسی مختلف است که صور خیالی را در قوه خیال آنها شکل می‌دهد. از این روی، مدیریت ورودیهای حسی ضرورت می‌یابد. طبق این مبنا چه قائل به قیام صدور نفس در تکوین صور خیالی (نظر ملاصدرا) باشیم و چه به مسافر بودن خیال انسان در عالم خیال منفصل (نظر سهرودی)، باید تصدیق کنیم (اکبریان، ۱۳۸۸) که خیال آدمی در احساس لذت و الم و ادراک زیبایی و زشتی عنصری بسیار مهم است. بر اساس این مبنا صورتهای خیالی از طریق تجرید محسوسات و یا صورت دهی به مجردات عقلی تکوین می‌یابد و پس از تکوین، اگر نگوییم برای همیشه تا مدت طولانی در نفس انسان اثر می‌کند. علاوه بر آن می‌توان به سخن علامه جعفری که پیشتر ذکر شد، اشاره کرد. وی رسیدن به زیبایی و خلق هنر واقعی را در گرو تطهیر قوای ادراک از جمله قوه خیال می‌داند: «هر موقع تعلیم و تربیت بشری به آن حد رسید که مغز و روان انسانها پاک از هرگونه آلودگیها و از اصول پیش‌ساخته غیرمنطقی گشت و نبوغ هنری توانست از مغز صاف و دارای واقعیات منطقی عبور نماید، هنر برای هنر بدون اندک ارشاد و اصلاح ضرورت پیدا می‌کند» (جعفری، ۱۳۶۳: ۲۷).

اصل دوم: مدیریت حواس و تطهیر قوه خیال

طبق این اصل، باید ورودیهای حسی آدمی، که خالق صورتهای خیالی است، مورد مدیریت قرار گیرد. همان گونه که در بررسی آرای دو متفکر مسلمان گذشت در تفکر دینی، ضبط خیال همسنگ و همپای پرورش خیال، دارای اهمیت است. این مدیریت علی الاصل باید توسط خود متربی صورت پذیرد؛ لکن اولاً دوران پیش از بلوغ، که متربی، خود از ابزار شناخت در حد کافی بهره مند نیست، مریان نقش پررنگتری بر عهده دارند. ثانیاً بخشی از فضاسازی اجتماعی و طراحی محیطهای شهری از جمله معماری، شهرسازی، مدیریت عفاف و حیا در جامعه عمدتاً از اختیار فرد خارج است؛ بنابراین در این مقام نیز نقش متولیان اجتماع و فرهنگ جامعه پررنگتر است. البته اصل مدیریت توجه و تطهیر قوه خیال در ذات خود، بار انتخابگری دارد؛ چرا که صرفاً رویارویی فیزیکی با پدیده‌ای مساوی با توجه به آن نیست؛ به عبارت دیگر توجه، حاصل جمع رویارویی فیزیکی و تعلق اراده انسان برای توجه به پدیده است. بنابراین مسئولیت اصلی در این اصل بر عهده متربی مکلف است.

مدیریت توجه بسیار مورد تأکید آیات و روایات دینی قرار گرفته است. این مسئله هم از بعد سلبی و هم از بعد ایجابی در متون دینی برجسته است که به طور خلاصه به بررسی هر کدام پرداخته می‌شود.

الف) بعد سلبی

در بعد سلبی اصل بر پرهیز از قرار گرفتن در معرض ورودیهای است که طهارت قوه خیال را خدشه‌دار، و رشد آن را مختل می‌کند؛ از جمله می‌توان به این حدیث اشاره کرد: امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: نگاه حرام به نامحرم همچون تیر سمی از سوی شیطان است (مجلسی، ۱۳۷۸، ج ۱۰۱: ۴۰). در این حدیث، تشبیه نگاه حرام به تیر سمی قابل توجه است. مراد از این تشبیه می‌تواند این باشد که صدمه این عمل همچون تیر سمی بعد از اصابت آن ادامه خواهد داشت و به صورت نامحسوس در انسان اثر خواهد کرد و او را از پای در خواهد آورد.

ب) بعد ایجابی

قرآن و روایات بر بعد ایجابی مدیریت تأکید بسیاری، و به صورت مستقیم به این امر توصیه کرده‌اند. در یکی از این نمونه‌ها آیات سوره ملک در اینجا ذکر می‌شود. در این آیات خداوند به پیامبر دستور می‌دهد به آفاق و انفس آفرینش نگاه کند تا عظمت نظمی را احساس کند که بر عالم

حاکم است؛ سپس آیه شریفه دوباره دستور به مشاهده و دقت مضاعف می‌دهد تا از نبود کوچکترین بی‌نظمی در نظام آفرینش خیر دهد و باور یقینی به این نظم در عالم به دست آید. روشن است که نظم و هماهنگی اجزا در کل واحد و هارمونی حاکم بر آنها جز اصول بنیادی زیبایی است. در ادامه آیه نیز به زیبایی آفرینش آسمان اشاره شده است:

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ * وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ ... : همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید. در آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی‌بینی. باز بنگر، آیا خلل [و نقصانی] می‌بینی؟ باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم (ملک/ ۳ تا ۵).

نکته دیگر در بعد ایجابی مدیریت توجه، مواردی است که به بازی کودکان و هم‌چنین محیط بازی آنان مربوط است. اساساً تأکیدات روایات بر اهمیت بازی کودکان و محیط بازی آنها در راستای همین اصل قابل بررسی است. همان‌طور که اشاره شد در اینجا نقش مربی، اهمیت اصلی دارد.

در بعد اجتماعی نیز اگر بخواهیم به شاهد مثالی اکتفا کنیم باید به فضاسازی محیط شهری توسط معماری اسلامی اشاره کرد. مضامین معماری اسلامی، که در بردارنده و تجلی مفاهیم توحیدی، و بر پایه جهان‌بینی دینی شکل گرفته است، مسلماً از لحاظ مناظری که در معرض دید انسان قرار می‌دهد بر صورتهای خیالی وی تأثیر گذار است. موارد دیگر نیز همچون توجه به مسئله حفظ حیا در جامعه از طریق مدیریت پوشش افراد در جامعه در کنار به رسمیت شناختن حق آزادیهای فردی و سلیقه‌های مختلف قابل بررسی است.

مبنای سوم: ذو مراتب (تشکیکی) بودن زیبایی در عالم

آخرین مبنای این مقاله ماهیتی هستی‌شناسانه دارد. همان‌طور که در بحثی در مورد نظر علامه جعفری و مطهری ذکر شد، می‌توان این قول را آشکارا بیان کرد که زیبایی همچون خود واقعیت ذو مراتب است. متفکران، منابع فهم انسان را حس، عقل و قلب می‌دانند و ابزارهای فهم واقعیت را

متناسب با این سه منبع تجربه، تعقل و شهود بر می‌شمرند. منظور این است که همان‌طور که هر کدام از منبع معرفت در انسان به تنهایی نمی‌تواند واقعیت را تمام ابعاد و مراتبش درک کند، زیبایی نیز تنها توسط یکی از این منبع در تمامیت خودش درک نمی‌شود؛ مثلاً استفاده از حس و بهره‌گیری از تجربه و آزمایش نمی‌تواند برای فهم تمام مراتب واقعیت کافی باشد. اساساً امور عقلی و شهودی حقایقی است، که با تجربه و آزمایش قابل ادراک نیست. برای فهم حقیقت باید از قوای متناسب و همجنس با خود آن حقیقت بهره گرفت. این مدعا درباره ادراک زیبایی نیز به این دلیل که زیبایی وجهی از واقعیت است، صادق به نظر می‌رسد. بنابراین برای ادراک زیبایی باید از ابزارهای فهم آن بهره گرفت با این تفاوت که در اینجا قوه خیال نیز به سه قوه ای که ذکر شد افزوده می‌شود در عین حال، زیبایی دارای مراتبی است که هر کدام از آن مراتب با قوای حسی، قوه خیال، عقل و قلب درک می‌شود.

اصل سوم: ارتقای ساحت وجودی متری

با توجه به مبنای یاد شده، مربی باید برای ارتقای ساحت وجودی متری و صعود او از التذاذ از زیباییهای حسی و خیالی به زیباییهای عقلی و شهودی برنامه‌ریزی کند. باید در نظر داشت کسی که در ساحت حس و خیال قرار دارد از لذت زیباییهای عقلی و شهودی بهره‌ای نمی‌برد یا به عبارت بهتر کمال لذت را نمی‌برد و به اندازه رشد عقل و قلبش از آن بهره‌مند می‌شود؛ لکن کسی که به ساحت عقل و قلب راه یافته باشد از لذات ساحت حس و خیال نیز تحت فرمان عقل و قلب محظوظ می‌گردد. نمونه عالی این مدعا پیامبر عظیم‌الشان اسلام است که در اوج تربیت یافتگی و در قله کمال عالم قرار دارد لکن از زیباییهای حسی و خیالی این عالم نیز بهره‌مند است. بنابراین طبق این اصل، مربی باید از طریق پرورش شکوفایی قوای عقل و قلب در انسان او را با لذتهای عقلی و شهودی آشنا سازد و از آن طریق زیباییهای حسی و خیالی را در حاکمیت و در تناسب با زیباییهای عقلی و شهودی قرار دهد.

نتیجه‌گیری

میان ادراکات زیبایی شناختی و تربیت، مناسبات سه‌گانه‌ای می‌توان فرض کرد: نخست اینکه زیبایی‌شناسی را به مثابه مبنا و اصل برای تربیت در نظر بگیریم. بر این اساس حس زیبایی‌شناسی

به اعتبار اول یعنی "مبنا بودن"، حقیقتی درون انسان است که به عنوان یکی از مبانی تربیت بیان شد که پیشتر تحت عنوان جذبه حُسن توسط باقری مطرح شده بود؛ و به اعتبار دوم یعنی "اصل بودن"، تحت عنوان ضرورت آراستگی فرایند تربیت به حسن و زیبایی به مثابه یکی از اصول تربیت مطرح گردید. مناسبت دوم میان زیبایی شناسی و تربیت تحت عنوان زیبایی شناسی به عنوان قوه و متعلق تربیت مطرح شد. در این حالت زیبایی شناسی نه به عنوان مبنا و نه اصل بلکه به عنوان قوه و متعلق تربیت پنداشته می شود. در این معنا ادراکات زیبایی شناسی توسط مربی و در فرایند تربیت، رشد و ارتقا می یابد و به کمال خود نزدیک می شود و انسان را نیز در رسیدن به کمال و هدف نهایی تربیت یاری می رساند. سومین شق این رابطه نیز رابطه این همانی میان تربیت و زیبایی شناسی است. در این حالت زیبایی شناسی و تربیت دو امر جدا نیست. در واقع در این معنا تربیت یعنی ادراک زیبایی شناختی و رشد آن، و حصول نهایی ادراکات زیبایی شناسانه به معنای تربیت یافتگی است.

این بررسی نشان می دهد به رغم ظرفیت های بسیار نظر اندیشمندان اسلامی معاصر در مورد زیبایی شناسی، تلاشی درخور برای استنباط و تنقیح مبانی و اصول تربیت زیبایی شناختی از آرای آنان صورت نگرفته است. مطهری و جعفری زمینه بسیار موفقی و مناسبی در باب ماهیت و چیستی زیبایی و چگونگی ادراکات زیبایی شناختی در انسان ارائه کرده اند که ضمن استقلال رأی و مرزبندی های روشن با آرای سنتی و جدید غربی، بسیاری از ظرفیتهای آنان را در بر می گیرد. دیدگاه و آرای مطهری و جعفری، گرچه با یکدیگر مطابقت مطلق ندارد از چنان سازواری برخوردار است که در کنار یکدیگر می تواند زمینه ای برای تنقیح مبانی و اصول تربیت زیبایی شناسی فراهم آورد. جعفری از سویی به واقع نمایی هنر اعتقاد دارد و از سوی دیگر به فوران احساسات هنرمند به عنوان زیبایی اشاره دارد. وی از سویی به ذاتی بودن زیبایی معتقد است و از سویی دیگر نقش ذهن را در ادراک آن به رسمیت می شناسد. علاوه بر اینها وی به گزینشی بودن ماهیت هنر نیز اذعان دارد. مطهری نیز، ادراک زیبایی شناسی را، فطری، و مقوله زیبایی شناسی را با تمام شئون زندگی در هم آمیخته می داند و مرز مشخصی برای آن قائل نیست. وی هم چنین، تناسب را علاوه بر زیباییهای حسی عامل زیبایی معنوی نیز می داند. ما از این قول مطهری با گسترش مفهوم تناسب نتیجه گرفتیم که میان عوامل درونی (چون پیش فرضها، باورها، آگاهی و غیره) و عوامل بیرونی (عوامل اجتماعی) و میزان ادراک و التذاذ زیبایی شناسانه نسبت استواری

برقرار است. هم‌چنین از آرای مطهری ذو مراتب بودن مقوله زیبایی و تناسب آنها با ساحت‌های وجودی انسان استنباط می‌شود.

بر این اساس می‌توان از مبانی و اصولی در حوزه تربیت زیبایی شناسی سخن به میان آورد. همان‌طور که مشاهده شد در این پژوهش مبانی یاد شده تنها به مبانی انسان‌شناسی محدود نمی‌شود و دو مبنای دیگر، که جنبه معرفت‌شناختی و جهان‌شناسی دارد نیز مورد توجه قرار گرفته است. البته ذکر همه مبانی فلسفی در حوصله این مقاله نیست و به ذکر این سه مورد اکتفا می‌شود؛ بدین ترتیب مبنای نخست تحت عنوان نقش ذهن و عوامل اجتماعی در ادراکات زیبایی‌شناختی مطرح گردید. طبق این مبنا زیبایی، قطبی و به صورت ابژکتیو بیرون از انسان قرار ندارد و این ذهن انسان است که در رابطه ای دو قطبی زیبایی را ادراک می‌کند. طبق این مبنا عواملی چون باورها، پیش‌فرضها و تجربیات روانشناختی، هم‌چنین هنجارهای اجتماعی و گفتمان غالب بر ادراکات زیبایی شناسانه انسان تأثیر می‌گذارد. طبق این مبنا، اصل اول به این صورت قابل بیان است که ذائقه زیبایی‌شناختی مرتبی باید توسط مربی (به معنای عام) کنترل شود و ارتقا یابد. دومین مبنایی که طرح شد تکوین و ماندگاری صورتهای خیالی در نفس انسان بود. طبق این مبنا صورتهای خیالی با ورودیهای حسی در نفس انسان تکوین می‌یابد و پس از غیبت شیء خارجی نیز در نفس انسان باقی می‌ماند و بر حالات و رفتار او مؤثر می‌افتد، بدین ترتیب بیان اصل دیگری ضرورت می‌یابد. اصل دوم بیانگر این است که مدیریت حواس و تطهیر قوه خیال توسط خود مرتبی و مربی او باید مورد توجه قرار گیرد. در تربیت زیبایی شناسی باید اولاً در بعد سلبی، ورودیهای حسی انسان تحت کنترل او قرار گیرد و ثانیاً در بعد ایجابی باید با بازی - در کودکی - و اشتغال به تفکر - در بزرگسالی - و هم‌چنین توجه به هنرهای اصیل، معماری و فضاسازی شهری در راستای این اصل عمل کرد. آخرین مبنای این مقاله تحت عنوان ذو مراتب (تشکیکی) بودن زیبایی در عالم مطرح شد. مراد این است که زیبایی همچون واقعیت در عالم، ذو مراتب و تشکیکی است و هر سطح از آن متناسب با ساحت‌های وجود انسان به ادراک در می‌آید. در نتیجه از سویی اکتفا به زیباییهای حسی با مبانی زیبایی شناسی اسلامی سازگار نیست و از سوی دیگر این اصل تربیتی مطرح می‌شود که مربی برای درک زیباییهای متعالی و حقیقی توسط مرتبی باید در صدد ارتقای ساحت وجودی او بر آید.

یادداشتها

- ۱ - و یدرئون بالحسنه السيئه (رعد/ ۲۲)؛ و لا تستوی الحسنه و لا السيئه ادفع بالتی هی احسن (فصلت/ ۳۴)؛ الناس عبید الاحسان.
- ۲ - لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج و لو اعجبتک حسنهن (احزاب/ ۵۲).
- ۳ - از مفهوم پیش فرضهای ذهنی دو تلقی می توان کرد: تلقی اول، که پیش فرضهای ذهنی، ثابت و جهان شمول و به تعبیر تلقی کانتی از این مفهوم است و تلقی دوم پیش فرضهای ذهنی به رغم اشتراکات جهانی و ثابت تحت تأثیر تجربیات و عوامل روانشناختی متغیر است. همان گونه که از موضع مقاله مشخص است در اینجا تلقی دوم از این مفهوم مراد است.
- ۴ - هربارت، فیلسوف و روانشناس قرن نوزدهم، اساس ادراک و معرفت و هویت انسان را با مفهوم تصورات تبیین کرده است. ر ک: مکاتب فلسفی و آرای تربیتی غرب، جراللد گوتک، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، سمت.

منابع فارسی

- اکبریان، رضا (۱۳۸۸). جایگاه انسان در حکمت متعالیه ملاصدرا. تهران: علم.
- الیاس، جان (۱۳۸۱). تربیت زیبایی شناختی. ترجمه عبدالرضا ضرابی. مجله معرفت. ش ۵۷: ۶۹ تا ۸۴.
- باقری، خسرو (۱۳۸۵). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. تهران: مدرسه.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۹). تأملات فلسفی در تربیت. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (سازمان تبلیغات اسلامی).
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۱). زیبایی شناسی: تحلیل مساله زیبایی شناسی. مجله هنر. ش ۲: ۱۸ تا ۲۹.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۳). زیبایی شناسی: نگاهی به فلسفه هنر از دیدگاه اسلام: پدیده زیبایی در جهان. مجله هنر. ش ۶: ۱۸ تا ۳۷.
- دشتی، محمد (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه حضرت امیر (علیه السلام). قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۸). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). مجموعه آثار. ج سوم. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳ الف). گفتارهای معنوی. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳ ب). مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی (انسان در قرآن). ج ۴. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: صدرا.

